

«مطالعات جامعه‌شناسی»

سال دوم، شماره پنجم، زمستان 1388

ص ص 63 - 45

رویکردی نظری به مفهوم اکوفمینیسم

دکتر حلیمه عنایت<sup>1</sup>

حیدر فتح‌زاده<sup>2</sup>

تاریخ دریافت: 1391/2/12

تاریخ پذیرش: 1391/8/16

چکیده

یکی از پیامدهای مهم رشد اقتصاد جهانی، تخریب پرشتاب منابع طبیعی و زیست بوم جهان بوده است. برخی از فمینیست‌ها معتقدند که بوم‌شناسی یک مسئله خاص فمینیستی است و چیزی را که می‌توان «اکوفمینیسم» نامید، به وجود آوردند. قبل از ظهور استعمار غربی و علوم غربی، بومیان در سراسر جهان روابطی نزدیک و نسبت دوستانه با جهان طبیعی داشتند. نیروهای طبیعی عموماً مؤنث تصور می‌شدند چون مظهر قدرت‌های مولد رویش و زایش بودند.

یک اصل مؤنث، بازتابی از روابط خاص زن با طبیعت از طریق کار تناسلی و تولیدی، بچه زاییدن و تغذیه بچه‌ها و سلامت نگه داشتن آن‌ها در طول رشدشان وجود داشت. این اصل مؤنث تضمینی بود براین که از محیط‌زیست طبیعی سوء استفاده نشود، بلکه به آن رسیدگی شود و با احتیاط مورد بهره‌برداری قرار گیرد. اما با ظهور استعمار غربی این رابطه با طبیعت و منابع طبیعی به شدت آسیب دید و اصل مؤنث واژگون شد اما طبیعت که هم چنان مؤنث انگاشته می‌شد و تبدیل به منبعی منفعل شد و این واژگونی راه را برای تخریب محیط زیست، استفاده بیش از حد از زمین و گسترش تکنولوژی زیان‌بار هموار کرد. تنها راه فرار از این بحران، برقراری مجدد رابطه اولیه زنان با محیط‌زیست و ترویج بازگشت به طبیعت بود و بدین ترتیب اکوفمینیسم به وجود آمد. به همین دلیل اکوفمینیسم تلاشی است در راستای غلبه بر کاستی‌های جریان اصلی جامعه‌شناسی در پاسخگویی به مشکلات زیست محیطی که

1- عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه شیراز.

2- دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز.

جهان کنونی با آن دست به گریبان است. این نظریه با طرح لزوم استفاده از تبیین‌های چند علیتی در بررسی روابط فرادستی و فرودستی سعی در غلبه بر تقلیل‌گرایی روش‌شناختی از یک طرف و غلبه بر برخی از کاستی‌های روش‌شناختی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی نظریه فمینیستی تبدیل شده است.

**واژگان کلیدی:** اکوفمینیسم، فمینیسم، جنبش زنان، زیست بوم، روش‌شناسی، مردسالاری، زن سالاری.

### مقدمه

شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در طی دهه‌های اخیر—در سراسر جهان— نشانگر حساسیت جامعه‌مدنی نسبت به موضوعات و مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به‌طور عام و مسائل زیست محیطی از قبیل آلودگی هوا، تخریب محیط‌زیست و ... به‌طور خاص می‌باشد. آن‌چه در این میان قابل توجه است نقش آفرینی زنان به عنوان عناصر فعال و تاثیرگذار در این جنبش‌ها می‌باشد. ترکیب نقش زنانگی از یک طرف و حساسیت نسبت به مسائل زیست محیطی و بهره‌برداری‌های بی‌رویه از منابع طبیعی توسط دولت‌ها زیر نقاب مفاهیمی چون رشد و توسعه اقتصادی از طرف دیگر منجر به تلاقی منافع و انتظارات طرفداران جنبش‌های زنان با حامیان محیط‌زیست در بسیاری از زمینه‌ها شده است. هم‌پوشانی منافع فوق‌بافت شکل‌گیری رویکردی نوین در بحث‌های فمینیستی در قالب مفهوم اکوفمینیسم شده که تلفیقی از مفهوم اکولوژی و فمینیسم می‌باشد. لذا اکوفمینیسم به چتری بدل شده که مجموعه اصول و مبانی گسترده و بعضاً معارضی را در زیر چتر خود گردآورده است. برخی واژه «اکوفمینیسم» را با یک فرش پر پرز و پر نقش و نگار یا یک بافت چند لایه پیچیده که از ایده‌ها و باورهای متنوع ساخته شده مورد مقایسه قرار می‌دهند که زیر اصل مشترک تعامل زنانه با طبیعت گرد آمده‌اند (Waren, 1991). در مرحله نخست اکوفمینیست‌ها حول بررسی وجوه مشترک میان استضعاف جنسی و تخریب منابع زیست بوم که عمدتاً توسط اقدامات مرد محورانه غرب حادث شده، متحد می‌شوند. در این ارتباط، بینا اگاروال<sup>1</sup> (2010) چهار مفهوم عمده در مورد اکوفمینیسم توصیف کرده است. نخست، به حساب آمدن، دوم، بیان این که مردان بیش‌تر مرتبط با فرهنگ هستند و زنان مرتبط با محیط زیست. فرهنگ به مثابه امری برتر نسبت به محیط زیست بوم در نظر گرفته می‌شود. بنابراین زنان و محیط زیست تحت سیطره مردان که مسلط بر منابع زیست بوم در نظر گرفته می‌شوند، قرار دارند. زنان مرتبط با محیط زیست هستند. در واقع، سهم زنان و محیط زیست جایگاهی پست‌تر را به خود اختصاص می‌دهد. سوم آن که، استضعاف زنان و طبیعت به صورت هم‌زمان رخ می‌دهد و زنان مسئول توقف سلطه مرد محورانه بر هر دو مورد هستند. چهارم آن که اکوفمینیسم درصدد ترکیب

1- Agarwal, B

فمینیسم و تفکر اکولوژیکی است، به این دلیل که هر دو در جهت ساختاری غیرسلسله مراتبی و مساوات طلبانه جهت گیری شده‌اند (Agarwal, 2010).

با توجه به موارد مطرح شده می‌توان گفت که، اکوفمینیسم به عنوان یک شاخه نظری جدید در حوزه مطالعات زنان آینده امید بخشی برای تبدیل شدن به ابزاری برای بررسی روابط سلطه در جهان معاصر داشته باشد. بنابراین در این مقاله سعی خواهد شد با بررسی مفهومی اکوفمینیسم و طرح سیر تحول نظری (مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و روش‌شناختی) و مقایسه آن با دیگر نحله‌های فمینیستی، بتوان تصویری جامع و کامل از این مفهوم فمینیستی ارائه نمود.

### بررسی مفهومی

بحث پیرامون رابطه بین بوم‌شناسی و فمینیسم در جامعه‌شناسی، در چارچوب اکوفمینیسم قابل طرح می‌باشد. استدلال اکوفمینیست‌ها این است که «سرکوب مردسالارانه زیر عناوین سود و پیشرفت، طبیعت را از بین می‌برد» (هام، 1382: 133). در این راستا اکثر نظریه‌پردازان اکوفمینیستی بر سه مسأله محوری زیر تاکید دارند:

- روابط زنان با طبیعت
- ارتباط بین سلطه بر زن و طبیعت
- نقش زنان در حل مشکلات اکولوژیکی (هنشال، 1385).

گسترده‌گی دامنه مفهومی فمینیسم و اکولوژی و تلفیق آن‌ها در قالب اکوفمینیسم باعث شده است که مفهوم مذکور دارای بار معنایی وسیع باشد و به همین دلیل طیف متعددی از دیدگاه‌ها در قالب نظریه اکوفمینیستی طرح و مورد بررسی قرار گرفته‌اند. از این روی تحدید مفهومی آن در قالب چارچوبی مشخص، کاری سخت و دشوار می‌باشد. تحت سیطره این مفهوم، رویکردهای متعدد فمینیسم به عنوان جنبشی زن محور با جنبش‌های اجتماعی در زمینه حفاظت از محیط‌زیست به هم پیوند می‌خورند، در نتیجه اکوفمینیسم ماهیتی عام‌تر به نظریه فمینیستی بخشیده و جنبش زنان برای از بین بردن تبعیض مردسالارانه را از محتوی جنسی صرف خارج نموده و به سایر حوزه‌ها به‌ویژه اکولوژی بسط داده و به نوعی تمامی بشریت (چه زن، چه مرد) را تحت یک رویکرد واحد گردآورده است.

تحت این دیدگاه مفهومی چون ارتباط انسان با زیست بوم، نقش زنان در طبیعت، نقش مردان در طبیعت و نقش رویکردهای مردسالارانه در ستم توامان به زنان و طبیعت مورد بررسی قرار می‌گیرد. هم‌چنین سیستم طبقه‌بندی سلسله مراتبی موجود در فرهنگ غربی در زمینه تقدم ارزشی مردان بر زنان و نیز بر طبیعت مورد نقد قرار می‌گیرد (Katherine, 1988).

دلیل پیوند دیدگاه فمینیستی با مفاهیم اکولوژیکی مربوط به رویکرد خاص فمینیست‌ها به طبیعت و تبعات مشکلات زیست محیطی ناشی از بهره برداری‌های بی‌رویه و غیر اصولی از طبیعت و منابع آن

می‌باشد. زیرا فمینیست‌ها توجیحات متفاوتی در طرف‌داری از محیط‌زیست دارند. یکی از اصلی‌ترین استدلال‌ات آن‌ها این است که «اساساً زنان بیش‌تر از مردان از لطمه دیدن و آلودگی محیط‌زیست صدمه می‌بینند و در نتیجه اصولاً مسئله محیط‌زیست مسئله‌ای جنسیتی است (مشیرزاده، 1385).

از طرفی دیگر، تمام اکوفمینیست‌ها در مساله اخلاق مراقبت از محیط که مبتنی بر کار و موقعیت اجتماعی زنان است اشتراک نظر دارند. اما در استراتژی‌های‌شان برای تغییر متفاوتند. به‌طوری‌که اکوفمینیست‌های لیبرال به کار درون ساختارهای موجود و دولتی گرایش دارند، آن هم توسط تغییر قوانین و اکوفمینیست‌های فرهنگی نیز مردسالاری را نقد کرده و بر روابط بیولوژیک و نمادین بین زنان و طبیعت تاکید دارند. هم‌چنین اکوفمینیست‌های سوسیالیست نیز بر عدالت اجتماعی و تحلیل شیوه‌هایی که در آن مردسالاری و سرمایه‌داری هر دو توانسته‌اند بر زنان و طبیعت غالب شوند، تمرکز کرده‌اند.

در واقع فمینیسم طرفدار محیط‌زیست یا اکوفمینیسم پروژه‌ای سیاسی است که هدف آن بازبینی در رابطه مردان با طبیعت و نیز رابطه آن‌ها با زنان است. نقطه عزیمت آن نیز تاکید بر شباهت میان سلطه و ستم مردان بر طبیعت و بر زنان و نیز نزدیکی زنان با طبیعت است. برخی از اکوفمینیست‌ها این نزدیکی را بر مبنای زیست‌شناختی و برخی بر مبنای تفاوت‌های اجتماعی توضیح می‌دهند (مشیرزاده، 1385).

### سیر تحول نظری

در دهه هفتاد دیدگاه‌های مختلف توسط اندیشمندان فمینیست در رابطه با پیوند بین تسلط توامان بر زنان و طبیعت از سوی مردان طرح گردید. در این راستا مفهوم اکوفمینیست اولین بار به وسیله فمینیست فرانسوی «فرانسیس دی ابون<sup>1</sup>» (1974) در کتابش با عنوان «فمینیسم یا مرگ<sup>2</sup>» طرح گردید. هم‌چنین رزماری رادفورد روترز (1975) در کتابی تحت عنوان «زن جدید، زمین جدید، ایدئولوژی‌های جنسیت گرایانه و آزادی انسانی»، سوزان گریفین (1978) در اثر خود به نام «زن و طبیعت» و کارولین مارچانتز (1980) در اثر خود به نام «مرگ طبیعت، زنان و اکولوژی» سعی در برقراری پیوند بین تسلط بر زنان و طبیعت به‌طور توامان از سوی مردان نموده و شاخه‌های متعدد نظریه اکوفمینیستی را طرح‌ریزی نمودند (Towin, 2001). متون اکوفمینیستی به‌طور غالب به دنبال طرح پیوندهای موجود بین زنان و طبیعت در فرهنگ غربی هستند و رویکرد صلح‌طلبانه و طبیعت محور جنبش‌های زنان در دهه هفتاد به طرح‌ریزی و شکل‌گیری نظریه اکوفمینیستی کمک شایانی نمود و از دهه هشتاد گروه‌های اکوفمینیستی به‌طور مشخصی وارد عرصه فعالیت‌های اجتماعی به منظور بهبود شرایط زنان و مقابله با تهدیدات و مخاطرات زیست محیطی به‌طور توامان شدند (Sturgeon, 1997) و از نیمه دوم دهه هشتاد این شاخه فمینیستی به‌صورت رشته‌ای آکادمیک در مراکز دانشگاهی وارد شد. تنوع نظریات و اندیشه‌های

1- Francois d, Eaubonne

2- Feminism or Death

اکوفمینیستی چه از بعد نظری و چه از بعد عملی به واسطه پراکنش جغرافیایی قابل توجه آن مشخص می‌شود به نحوی که طیف وسیعی از جنبش‌های زنان تحت تاثیر دیدگاه‌های اکوفمینیستی در آمریکا، کانادا، هند، چین، استرالیا و ... حضور و فعالیت دارند (Towin, 2001) از این روی صحبت از یک نظریه منسجم اکوفمینیستی کار سختی است اما نقطه مشترک در همه رهیافت‌های نظری مرتبط با اکوفمینیسم و متون نگارش شده در راستای این نظریه وجود دارد و آن تاکید روی تسلط مردان بر زنان و طبیعت به صورت توأمان در فرهنگ غربی می‌باشد و این تسلط به فرودستی زنان و طبیعت هر دو منجر شده و همین پیوند دوگانه بین زنان و طبیعت به بهره‌کشی مضاعف مردان از زنان و طبیعت منجر می‌شود. نمود بارز این امر در فرهنگ غربی تصور ذهنی ارائه شده از زمین و طبیعت به عنوان موجودی مونث و دارای قابلیت باروری می‌باشد که بیانگر نگرشی جنسیتی و تسلط جویانه به زمین می‌باشد به مانند آن‌چه که در رابطه با زنان وجود دارد (Merchant, 1980).

بر اساس نوشته‌های رزماری رادفورد روتر با رواج مفاهیم «طبیعت» و «فرهنگ» بود که مردان اجازه یافتند طبیعت را تحقیر کند. فرهنگ، طبیعت را به جای هسته‌ای که بشریت به شکلی جدایی ناپذیر در آن جای گرفته، به عنوان واقعیتی زیر دست و جدا از بشر معرفی می‌نماید. اکوفمینیسم طبقه‌بندی «طبیعت» و «فرهنگ» را که مقوله‌های ذهنی هستند، به همراه تایید عضو تحقیر شده در عناصر دوگانه پدرسالاری را مورد انتقاد اساسی قرار می‌دهد و جدایی طبیعت و فرهنگ را غیر ممکن می‌داند. این نگرش، ویژگی‌های زنانه را به شکلی مقتضی برای خلق یک جامعه آگاه از محیط‌زیست، مناسب می‌داند. برخی از طرفداران این نگرش در فکر تقویت روابط سالم‌تر و بهینه میان انسان‌ها (به‌ویژه مردان) و محیط‌زیست می‌باشند و ضمن دفاع از ارزش‌ها و شیوه‌های رفتاری که بیش‌تر در زنان مشاهده می‌شود (البته نه همه رفتارهای زنان) تا مردان، از قبیل صلح‌جویی، آرامش‌جویی، مهربانی و ضد قدرت‌طلبی، این طور استدلال می‌کنند که اگر چنین ویژگی‌های زنانه را کسب نماییم همه ما و در نتیجه کره زمین روزگاری بهتر خواهد داشت (رحمانی و دیگری، 1388).

علیرغم این که ارائه یک تیپولوژی منسجم از اکوفمینیسم کاری سخت و ناممکن است اما پلم وود<sup>1</sup> (1992) دو شاخه اصلی اکوفمینیسم را تحت عنوان اکوفمینیسم فرهنگی و اجتماعی مطرح می‌نماید که تفاوت دو گرایش به نحوه نگرش آن‌ها به ارتباط بین دو مفهوم زن و طبیعت بر می‌گردد. اکوفمینیسم فرهنگی تمایل دارد زن و طبیعت را در پیوند با همدیگر مطرح نماید زیرا معتقد است زنان با توجه به ویژگی‌هایی که دارند از نظر شناختی فهم ویژه‌تری نسبت به طبیعت در مقایسه با مردان دارند (Mies & Shiva, 1993). مدعای اصلی اکوفمینیست‌های فرهنگی این است این دیدگاه دارای ارتباطی تنگاتنگ با ضروریات زندگی بشری است و زنان دارای تجربیات بیش‌تری در مقایسه با مردان برای درک بهتر این

1- Plumwood

دیدگاه نظری هستند و در بین زنان نیز، زنان کارگر کشورهای جنوب که برای تداوم حیات خود و کسب حداقل‌های زندگی درگیر مبارزه‌ای تمام عیار هستند درک بهتری از این دیدگاه می‌توانند داشته باشند در مقایسه با زنان شهری طبقه متوسط و نیز مردان در کشورهای شمال. از سوی دیگر این دیدگاه دارای فراگیری بیش‌تری در مقایسه با سایر نحله‌های فمینیستی است چرا که مردان و زنان هر دو دارای بدن‌هایی هستند که به وسیله آلودگی‌های ناشی از فعالیت‌های صنعتی دچار آسیب می‌شوند.

اکوفمینیسم فرهنگی طبیعت را نیز مقوله‌ای فمینیستی می‌داند. درختان، جنگل‌ها و جنگل‌بانی مقولاتی فمینیستی هستند زیرا دارای ذاتی مشابه با زنان هستند چرا که هر دو قدرت باروری دارند و نوعی تولیدکننده محسوب می‌شوند که انسان‌ها در دامن آن‌ها پرورش می‌یابند و این تفکر بیش‌تر از فرهنگ غربی در زمینه «مادر انگاری زمین» وام گرفته شده است. از نظر اکوفمینیست‌ها هر چه زنان به طبیعت وابسته‌تر باشند و به آن نزدیک‌تر باشند، درک بهتری از اکوفمینیسم پیدا می‌کنند. برای اثبات آن می‌توان به جنبه‌هایی اشاره کرد که نخستین آن در کشورهای در حال توسعه است که زنان بیش‌تر از مردان به درختان و محصولات جنگلی وابسته‌اند. پنج عنصر اساسی اقتصاد خانوارهای این مناطق، از درختان تأمین می‌شود: غذا، سوخت، علوفه، مصالح خانه‌داری، از قبیل مصالح ساختمانی، وسایل آشپزخانه، رنگ و داروهای گیاهی و درآمد. در جنبه دوم، زنان از تخریب محیط‌زیست و کاهش منابع جنگل متضرر می‌شوند. زیرا زنان‌اند که باید راه بیش‌تری را برای یافتن هیزم و علوفه طی کنند و دوباره همین راه را با بار سنگین‌شان بازگردند. آب نیز از مقولات اکوفمینیستی است. بیش‌تر زنان و کودکان در نیمکره شمالی وظیفه تهیه آب را بر عهده دارند. با کاهش منابع طبیعی آب، زنان ناچارند مسافت طولانی‌تری را برای تهیه آن طی کنند. از آن‌جا که زنان و کودکان بیش‌ترین مصرف‌کنندگان آب خانگی هستند، بیش‌تر در معرض آب‌های آلوده‌اند و هدف اصلی انواع بیماری‌های ناشی از مصرف آب‌های آلوده قرار می‌گیرند.

در حالی که اکوفمینیسم فرهنگی بیش‌تر بر هم ذات‌پنداری دو عنصر زن و طبیعت و پیوند این دو در قالب ویژگی‌های ذاتی و فیزیکی مشترک تأکید دارد، اکوفمینیسم اجتماعی به روابط زنان با طبیعت ماهیتی تاریخی می‌بخشد و ریشه فرودستی زنان و طبیعت در مقابل مردان را در فلسفه یونان باستان می‌داند، جایی که افراد بر مبنای رنگ، نژاد و جنسیت طبقه‌بندی شدند و این طبقه‌بندی ماهیتی ایدئولوژیک به خود گرفته و در ساختار شبکه اجتماعی و در روابط بین فردی نهادینه شد. اکوفمینیسم اجتماعی با چنین زیربنای نظری توانسته است تحلیل مناسبی از روابط قدرت و فرادستی و فرودستی ناشی از آن را در سطح جامعه ارائه نماید. هم‌چنین این دیدگاه توانسته است از تقلیل‌گرایی اکوفمینیسم فرهنگی در زمینه هم ذات‌انگاری زنان با طبیعت که به محدودیت دامنه نظری این دیدگاه انجامیده است خود را رها سازد.

صرف نظر از نحله‌های متعدد اکوفمینیستی، تمام اکوفمینیست‌ها در مساله اخلاق مراقبت از محیط که مبتنی بر کار و موقعیت اجتماعی زنان است اشتراک نظر دارند. اما در استراتژی‌های‌شان برای تغییر متفاوتند. اکوفمینیست‌های لیبرال به کار درون ساختارهای موجود و دولتی گرایش دارند آن هم توسط تغییر قوانین. اکوفمینیست‌های فرهنگی نیز مردسالاری را نقد کرده و بر روابط بیولوژیک و نمادین بین زنان و طبیعت تاکید دارند. اکوفمینیست‌های سوسیالیست نیز بر عدالت اجتماعی و تحلیل شیوه‌هایی که در آن مردسالاری و سرمایه‌داری هر دو توانسته‌اند بر زنان و طبیعت غالب شوند، تمرکز کرده‌اند.

اما فراتر از همه این مسائل اکوفمینیسم از نظر بسیاری از اندیشمندان فمینیستی محصول موج دوم تفکرات فمینیستی و متأثر از جنبش‌های مدنی دهه 70 در اروپا و آمریکا است که سعی می‌کند تا عقاید نظری را با عمل سیاسی و اعتراضی در هم ادغام نماید از این روی می‌توان گفت که اکوفمینیسم پروژه‌ای سیاسی است که هدف آن بازبینی در رابطه مردان با طبیعت و نیز رابطه آن‌ها با زنان است. نقطه عزیمت آن نیز تاکید بر شباهت میان سلطه و ستم مردان بر طبیعت و بر زنان و نیز نزدیکی زنان با طبیعت است. برخی از اکوفمینیست‌ها این نزدیکی را بر مبنایی زیست‌شناختی و برخی بر مبنای تفاوت‌های اجتماعی توضیح می‌دهند (مشیرزاده، 1385).

با توجه به این تفاسیر و رابطه‌ای که بین انسان و طبیعت برقرار می‌گردد، اکوفمینیسم قابلیت تحرک بخشی بیش‌تری به گروه‌های زنان را دارا هست چرا که از مسائلی بحث می‌کند که زنان در تمامی طبقات و گروه‌های اجتماعی و در تمامی جوامع با آن درگیر هستند و عملاً آن را لمس می‌نمایند. از سوی دیگر اکوفمینیسم یک جنبش صرف فمینیستی متکی بر مطالبات حقوق زنان نمی‌باشد، بلکه تفکری است که نقطه ثقل دو دیدگاه انتقادی اصلی در جهان حاضر می‌باشد. یعنی در قالب این دیدگاه است از یک طرف ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی موجود در جهان معاصر به واسطه ظلمی که توسط آن‌ها بر زنان تحمیل می‌شود و نیز به واسطه موقعیت نابرابر زنان با مردان در دل این ساختارها مورد نقد قرار می‌گیرند، از سوی دیگر در قالب این دیدگاه تسط جهان مردسالار صنعتی معاصر بر طبیعت نیز مورد نقد قرار می‌گیرد و بنابراین در قالب این دیدگاه فمینیستی دو تفکر انتقادی قوی جهان معاصر در هم ترکیب می‌شوند و لذا جنبش اجتماعی قوی با محوریت ایدئولوژی‌های اکوفمینیستی تولید می‌شود.

کوئین بای<sup>1</sup> (1990) اکوفمینیسم را یک جنبش اجتماعی می‌داند که خاصیتی فرایند گونه و مداوم تغییر یابنده دارد و دارای قابلیت دریافت فریادهای تمامی گروه‌های فرودست در تمامی جوامع می‌باشد و قادر است تا تمامی اعمال و تجربیات سیاسی و اجتماعی ما را به چالش بکشد و همین امر به بازخوانش مجدد و تحول نظری خودش دیدگاه اکوفمینیستی نیز منجر می‌شود و بنابراین مانند همه جنبش‌های

1- Quinby

اجتماعی دیگر، اکوفمینیسم جنبشی موقتی و مشروط می‌باشد و تا زمانی تداوم دارد که شرایط ایجاد کننده آن تداوم داشته باشد و به واسطه همین ماهیت جنبش‌گونه‌گی خود است که در لایه‌های متعدد اجتماعی به واسطه درک متفاوتی که از مشکلات وجود دارد، به اشکال متفاوت مورد فهم، تجربه و عمل قرار می‌گیرد (Quinby, 1990).

دیدگاه‌های مشابهی نیز وجود دارند که اکوفمینیسم را نه تفکری جدید بلکه نوعی پاسخ به مشکلات و چالش‌های زیست‌محیطی می‌دانند که ذهن زنان را مشغول کرده است و آن را همان فمینیسم منتها با عنوانی متفاوت قلمداد می‌کنند و حتی اندیشمندانی مانند کامرون<sup>1</sup> (1989) عبارت اکوفمینیسم را نوعی توهین و بی‌احترامی به تفکر فمینیستی و زنانی می‌دانند که متعقد به این تفکر هستند چرا که این مفهوم اکوفمینیسم این تصور را در ذهن شنونده ایجاد می‌کند که انگار تا زمان طرح آن، نظریه فمینیستی به طبیعت و محیط‌زیست و مسائل مرتبط با بهره‌کشی مردان از طبیعت و تخریب محیط‌زیست توسط دنیای صنعتی مردسالار بی‌توجه بوده است در حالی که همواره خلاف این امر وجود داشته است و جنبش فمینیستی از همان ابتدای شکل‌گیری‌اش جنبشی صلح‌طلب و طرفدار محیط‌زیست بوده است و فمینیست‌ها همواره در جنبش‌های صلح‌طلبی، جنبش‌های ضد سلاح‌ها و فناوری‌های هسته‌ای و جنبش‌های حفاظت از محیط‌زیست نقش فعالانه‌ای ایفا کرده‌اند (Cameron, 1989).

### بنیان‌های نظری اکوفمینیسم

در شکل‌گیری نظام نظریه‌های فمینیستی همواره دو پرسش بنیادی زیر مطرح بوده است.

- درباره زنان چه می‌دانیم؟
  - چرا وضع زنان این گونه است؟
- پرسش‌های فوق عامل طبقه‌بندی انواع نظریه‌های فمینیستی است. به طوری که پاسخ‌های داده شده، به نخستین پرسش‌ها، انواع نظریه‌ها را طبقه‌بندی و مشخص می‌کند. به همین دلیل در نظام‌های تحلیلی فمینیستی، سه نوع توصیف اصلی زیر از موقعیت اجتماعی زنان وجود دارد.
- موقعیت زنان با مردان متفاوت است.
  - زنان در موقعیت نا برابر با مردان به سر می‌برند.
  - زنان در موقعیت یک گروه ستم‌دیده قرار دارند و ستمگران همان مردان و نظام اجتماعی مردگرایانه پدرسالاری می‌باشند.
- در چارچوب این مقولات گسترده تفاوت، نابرابری و ستمگری، گونه‌های دیگری نیز مطرح می‌شوند که مبتنی بر پاسخ داده شده به پرسش دوم (چرا وضع زنان این گونه است) می‌باشند.

1- Cameron



نظریه‌پردازانی که موقعیت زنان را اساساً متفاوت از موقعیت مردان می‌انگارند، این تفاوت را به سه صورت تعیین می‌کنند: شرایط اجتماعی - زیست‌شناختی، وضعیت نهادی اجتماعی شدن، موقعیت روان‌شناختی اجتماعی (ریتزر، 1386).

اکوفمینیسم نظریه‌ای است که به این قاعده اساسی متکی است که پدرسالاری برای زنان / بچه‌ها و موجودات زنده دیگر زیان‌بار است. اکوفمینیسم از جمله نگرش‌های اجتماعی در رابطه با فمینیست، صلح و اکولوژی می‌باشد. اگر چه این اصطلاح اولین بار توسط فرانسوا دوین به کار گرفته شد، اما بعداً زمینه‌ای برای اعتراض رسمی در مقابل تخریب محیط زیست گردید (Mies & Shiv, 1993). در حقیقت اکوفمینیست در اواسط سال‌های 1970 در کنار موج دوم فمینیسم و جنبش سبز مطرح گردید (نوذری، 1389). اکوفمینیسم اصول فمینیسم و جنبش‌های سبز را با یک‌دیگر ترکیب می‌نماید و در عین حال چالشی را برای هر دو ارائه می‌دهد. از جنبش سبز یک نگرانی در خصوص تاثیر فعالیت‌های بشر نسبت به جهان غیرانسانی و از فمینیسم، نگرش انسانیت را کسب می‌کند و معتقد است که زنان به خاطر زن بودن مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرند (Mellor, 1997).

اکوفمینیست‌ها همان اصول و دیدگاه‌های فمینیست‌های کلاسیک را دارند. اما با این تفاوت که نقش زنان در مسایل محیط زیست، بیش‌تر مورد توجه آن‌ها می‌باشد. اکوفمینیست‌ها در صدد این موضوع هستند که دیدگاه مردم را نسبت به طبیعت و زنان تغییر دهند، لذا از نظر چارچوب نظری و نیز روش‌شناسی، محصول موج دوم نظریه فمینیستی می‌باشد. برای این ادعا از سوی پلم وود (1993) چندین دلیل ذکر می‌شود.

- از نظر روش‌شناختی این دیدگاه نظری معتقد به عدم تقدم یکی از انواع ستم و فرودستی در همه جوامع نسبت به سایر اقلام دیگر فرودستی می‌باشد. در این زمینه اکوفمینیسم با ذکر عواملی چون نژاد، جنسیت، طبقه و طبیعت به عنوان متغیرهای تعیین‌کننده فرادستی یا فرودستی افراد در جامعه، تقدم‌نهایی را بر خلاف سایر نحله‌های فمینیستی برای هیچ‌کدام قائل نمی‌شود و معتقد است که از میان چهار عامل گفته شده، هر چند که جنسیت نقش تعیین‌کننده‌تری در تعیین روابط فرادستی و فرودستی در جوامع ایفا نموده است و این امر دارای سابقه‌ای تاریخی و نیز ماهیتی فراگیر هم به لحاظ مکانی و هم زمانی است. اما از لحاظ روش‌شناختی نباید هیچ‌گونه تقدمی برای هر کدام از چهار عامل گفته شده قائل شد. یعنی در قالب اکوفمینیسم دیدگاه فمینیستی غالب که ستم به زنان را به عنوان زیربنایی‌ترین و استراتژیک‌ترین شکل ستم و مقدم‌ترین و تاریخی‌ترین نوع فرودستی در تمامی زمینه‌های اجتماعی قلمداد می‌کرد، مورد نقد قرار می‌گیرد (Plumwood, 1996).
- اکوفمینیسم با اجتناب از تحلیل‌های تک‌علتی و تک‌متغیره، به طرح این ادعا می‌پردازد که نمی‌توان جنسیت را فارغ از نژاد و طبقه مورد بررسی قرار داد و این سه عنصر غیر قابل تفکیک

از هم هستند و لذا در تحلیل انواع متعدد روابط فرودستی و انقیاد و سلطه در جامعه باید همه عواملی که در تعیین جایگاه افراد در سلسله مراتب اجتماعی نقش دارند، مورد بررسی قرار بگیرند. همین رویکرد اکوفمینیسم باعث می‌شود که این نحله فمینیستی خود را از انتقاداتی که به سایر تفکرات فمینیستی به‌خاطر تقلیل‌گرایی روش‌شناختی‌شان وارد می‌شود، رها سازد و رویکردی امید بخش به نظریه فمینیستی اعطا نماید.

در این زمینه رمضان اوغلو<sup>1</sup> معتقد است که «اکوفمینیسم یک نظریه کلی اجتماعی نیست که بتواند روابط بین انواع و اقسام متعدد ستم و سلطه را تبیین نماید اما با توجه به روش‌شناسی خاص خود قادر است پرده از شبکه نظام‌یافته سلطه و ستم بر زنان بردارد و توضیحی در رابطه با نحوه درهم آمیختگی جنسیت با عواملی چون نژاد و طبقه که در نهایت منجر به جایگاه فرودست زنان نسبت به مردان و نیز طبقه یا نژاد خاص از زنان نسبت به دیگران می‌شود، بردارد» (Ramazanoglu, 1989). دو اصل اساسی مطرح شده در بالا به عنوان عناصر اصلی تمییز دهنده اکوفمینیسم از سایر نحله‌های فمینیستی می‌باشند که تا حدی خاصیت مبهم و متمایز این نظریه فمینیستی را نیز آشکار می‌سازند. به عبارتی اکوفمینیسم تا حد زیادی توانسته است که به طرح نحوه پیوند و ارتباط چهار عنصری پردازد که نقش تعیین کننده در جایگاه هر فرد در سلسله مراتب اجتماعی دارند و این چهار عامل (نژاد، جنسیت، طبقه و طبیعت) همواره از سوی مردان حاکم مورد سوء استعمال قرار گرفته و به عنوان عوامل ایدئولوژیک تثبیت کننده و توجیه کننده سلطه و ستم عمل نموده‌اند. از این روی پلم وود پیشنهاد کند که هر چند اکوفمینیسم یک نظریه انتقادی - اجتماعی کامل نیست و چنین ادعایی نیز ندارد. اما به‌طور غیرمنصفانه‌ای از سوی جریان اصلی نظریه‌پردازی فمینیستی مورد بی توجهی قرار گرفته است و این در حالی است که این نظریه با طرح همبستگی و تداخل عواملی چون نژاد، طبقه و جنسیت با هم‌دیگر که توسط تحقیقات تجربی نیز مورد تایید قرار گرفته است، آینده امید بخشی را برای خود و نظریه فمینیستی در حالت کلی رقم زده است (Dressel, 1999).

### مبانی هستی‌شناختی اکوفمینیسم

هستی‌شناسی مربوط به نظریه وجود و هستی است. به عبارتی، هستی‌شناسی، جواب به این سوال است که معتقدیم چه چیزی وجود دارد؟ برای مثال، در رابطه با جامعه‌شناسی و یک سوال هستی‌شناسی می‌تواند سوالی باشد که واقعا موضوع جامعه‌شناسی چیست (ایمان، 1388). یکی از اساسی‌ترین هستی‌های اکوفمینیست‌ها، مفهوم (زن) و (طبیعت) است، که غالبا نقطه شروع کار آنها برای بحث در مورد سایر هستی‌هاست (رزماری، 1382).

1- Ramazanoglu

جمله سیمون دوبوواری در حکم بیان‌های است که موضوع کلی هستی‌شناسی فمینیست را درباره (زنان) معرفی می‌کند. او این گونه بیان می‌کند که «زنان ساخته می‌شوند و نه متولد» (فریدمن، 1388). این بیانیه که اغلب فمینیست‌ها در مورد آن اتفاق نظر دارند و نزدیکی آن را به دیدگاه فلسفی «وجودگرایان» نشان می‌دهد و باعث دوری هر چه بیش‌تر آنان از «جوهر گرایان» می‌شود (مولر آکین، 1383). در سطحی بالاتر، ادعا هستی‌شناسی اکوفمینیستی این است که جهان اجتماعی و طبیعت متکی بر ساخت‌های اجتماعی است و این جهان به صورتی متفاوت توسط مردان و زنان ساخته می‌شود که در موقعیت اجتماعی متفاوت، تجربه‌های متفاوت دارند. براین اساس، واقعیت‌های چندگانه امکان پذیر است. از دیدگاه هستی‌شناسی اکوفمینیسم زنان در تلاشند تا طبیعت را فعال نمایند نه منفعل. آن‌ها در مورد روابط اجتماعی به‌طور عام و در زیست بوم به‌طور خاص دیدگاه‌های متفاوت دارند و بیش‌تر با احساسات‌شان در ارتباط هستند و دیدگاه‌های متفاوت در مورد مسایل اخلاقی دارند (خراسانی، 1375).

اکوفمینیسم (با پیروی از مبانی هستی‌شناسی موج دوم)، مبانی هستی‌شناسی اثبات‌گرایانه و دیدگاه مردانه آن‌ها را در مورد جهان را نقد می‌کنند. آن‌ها معتقدند که این دیدگاه بر رقابت شخصی کنترل محیط، واقعیت‌ها و نیروهای خشکی تاکید دارند که بر جهان اجتماعی حاکم است و برعکس. زنان هم برهم‌سازی و شکل‌گیری تدریجی گروه‌های انسانی تاکید دارند (Neuman, 2006). به اعتقاد بسیاری از اندیشمندان فمینیست از قبیل «اوتتر» (اندیشمند موج دوم جریان فمینیسم) زنان بیش‌تر از مردان به طبیعت نزدیک هستند. رابطه زنان و طبیعت به دلیل ساختار بیولوژیکی بدن شامل تولید و باز تولید، آشنایی با درد و نزدیکی کودکان به عنوان موجوداتی غیر فرهنگی و طبیعی است. در نتیجه اکوفمینیسم در هستی‌شناسی بر رابطه عملی و تجربی میان زن و طبیعت تاکید دارد.

### مبانی معرفت‌شناختی اکوفمینیسم

معرفت‌شناسی فمینیسم رویکردی است با سابقه چند دهه، اما با وجود این که مدت مدیدی از زمان تولد آن نمی‌گذرد، به سرعت جای خود را در معرفت‌شناسی باز کرده است. معرفت‌شناسی فمینیسم از 1981 با پرسش خانم لورین کد<sup>1</sup>، که «آیا جنسیت سوژه از جنبه معرفت‌شناختی در فرایند شناخت اهمیت دارد؟»، آغاز شد و پاسخ‌هایی که در 1983 به این پرسش دادند، نقشه جدیدی از ساخت معرفت‌شناسی ترسیم کرد (Dancy & Sosa, 1992). با تکیه معرفت‌شناسان فمینیست بر موقعیت سوژه و زمینه‌ای که وی درصدد کسب معرفت است، نگاه جدیدی به مقوله معرفت در جهان پریچ و تاب معرفت‌شناسی شکل گرفت.

فمینیست‌ها در پیشبرد طرح معرفتی خود، به دو کار دست زدند: اول به مباحث انتقادی روی آوردند که

1- Lorrain Code

خصلت مردسالارانه معرفت‌شناسی سنتی را نشان دهند و دوم به ارائه راهی پرداختند که ساختار معرفت را به دور از مباحث تبعیض آمیز نظام‌های مردسالار طرح و پی‌ریزی کنند (یزدانی و دیگری، 1382). در انتقاد از خصلت معرفت‌شناسی سنتی می‌توان به تحقیقات ژنویولود<sup>1</sup> در کتاب «عقل مذکر» اشاره کرد. وی با بازبینی سنت فلسفی غرب و زیر ذره بین قرار دادن آن، به مواردی اشاره می‌کند که در آن، عقل با جهت‌گیری غرض ورزانه درصدد پدید آوردن فلسفه مردانه است. وی می‌گوید: ارتباط میان تمایز مرد و زن و شناخت عقل در فلسفه، از ویژگی‌های مشروط اندیشه غرب است که عوارض گمراه کننده و در عین حال، واقعی آن هنوز ما را رها نکرده است. وی می‌نویسد: در این کتاب می‌خواهم نشان دهم که مردانه بودن عقل انسان تنها به یک سونگری سطحی زبان خلاصه نمی‌شود، بلکه ریشه‌های آن در دل سنت فلسفی غرب نهفته است. خواهم گفت: اعتماد ما به عقلی که جنسیت نمی‌شناسد، چیزی جز خود فریبی نبوده است (ژنویولود، 1381). معرفت‌شناسی اکوفمینیستی به خصوص اکوفمینیسم فرهنگی دامنه این سوگیری معرفت‌شناختی را به طبیعت نیز بسط می‌دهد و مطرح می‌کند که فلسفه غربی با هم ذات‌انگاری زنان و طبیعت هر دو را عناصری در اختیار مردان و تحت مالکیت مردان که وظیفه باروری برای تداوم حیات بشری را بر عهده دارند، معرفی می‌کند.

قسم دوم را باید در انواع معرفت‌شناسی جست و جو کرد که دست به کار ساخت بنایی امن است که در آن زنان با آرامش به سر برند. از منظری دیگر، می‌توان گفت: معرفت‌شناسی فمینیسم از نظریه‌پردازی، هم درباره جنسیت و هم درباره موضوعات معرفت‌شناسی سنتی پدید آمده است. تنوع آن به‌طور کلی، حکایت از تنوع معرفت‌شناسی‌های پیشین می‌کند. تنها نقطه مشترک معرفت‌شناسی‌های فمینیستی تمرکز بر موضوع جنسیت و کاربرد آن به عنوان مقوله‌ای تحلیلی در بحث‌ها، انتقادات، بازسازی رفتارها، هنجارها و نظریات معرفت‌شناختی است. معرفت‌شناسی فمینیسم از این که برای سوژه نقشی کلی و انتزاعی در نظر بگیرد، روی بر می‌تابد و به نقش جزئی و عینی بسنده می‌کند (Janack, 2002). معرفت‌شناسی اکوفمینیستی نیز تحت تاثیر همین معرفت‌شناسی کلی فمینیستی قرار دارد اما نقطه افتراق آن با جریان اصلی فمینیستی در بسط دامنه معرفت‌شناسی‌اش به نحوه فهمش از روابط انسان با طبیعت و بالاخص زمین است. در این راستا سه رویکرد اساسی در زمینه معرفت‌شناسی اکوفمینیستی تحت یک روایت به شرح شکل زیر جمع بندی می‌شوند.

### روش‌شناسی اکوفمینیستی

روش‌شناسی فمینیستی بر مبنای فرض‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی آن استوار است. این روش مجموعه‌ای از هیافت‌هاست که به مسایل تولید دانش موجه از روابط جنسیتی می‌پردازد (محمدپور

1- Genevieve Lloyd

و همکاران به نقل از بلیکی، 1388). از طرفی دیگر رابطه تسلط مردان بر زنان و مقایسه آن با این امر که مردان بیش‌تر مرتبط با فرهنگ هستند و زنان مرتبط با محیط زیست، منجر به استفاده از روش‌شناسی انتقادی برای بررسی موضوع رابطه بین انسان و طبیعت گردیده است. بنابراین اکوفمینیسم یک دیدگاه انتقادی در حوزه نظریه‌پردازی اجتماعی است و سعی می‌کند که به بنیان‌های روش‌شناختی غالب نظریه‌های اجتماعی از جمله در زمینه جدایی محقق از موضوع تحقیق و نیز طرح متغیرها به عنوان موجودیتی مستقل از مطالعه شونده انتقاد وارد کند. انتقاد اساسی اکوفمینیست‌ها هم چنین متوجه علم اثباتی است که با تاکید بر ماهیت بیرونی و فشار آور ساختارهای اجتماعی سعی در تثبیت و تحکیم آن‌ها دارد. از این روی این دیدگاه به روش‌شناسی پوزیتیویست‌ها انتقاد می‌کند، زیرا پوزیتیویسم به فرد بهایی نمی‌دهد و روابط بین ساختارها و افراد را در قالب متغیرهایی بیان می‌دارد که اغلب مستقل از عاملیت انسانی هستند و در نتیجه در علم اثباتی، نه خود افراد بلکه متغیرها هستند که اندازه‌گیری می‌شوند. بنابراین در مباحث آن‌ها ساختارها ثابت‌اند و عاملین ناقلین این ساختارها هستند و چنین دیدگاهی نمی‌تواند مورد پذیرش فمینیسم به عنوان یک نظریه انتقادی و اصلاح‌گرا باشد. لذا روش‌شناسی فمینیستی بر مبنای فرض‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی آن استوار است (محمدپور و همکاران به نقل از بلیکی، 1388)

فمینیست‌ها اگر چه از یک روش‌شناسی مشخص صحبت نمی‌کنند اما طیف وسیعی از روش‌های تحقیق از روش‌های کمی گرفته تا روش‌های تاریخی و به‌طور غالب روش‌های کیفی را استفاده می‌کنند و آن‌چه که یک تحقیق را، فمینیستی می‌کند و دیگری را غیر فمینیستی، عبارتست از نگاه و جهان‌بینی خاص محقق به جهان اجتماعی، علم موجود و نیز موضوع مورد مطالعه.

از نظر فمینیست‌ها وقتی محقق با زمینه نظری متعلق به جریان اصلی جامعه‌شناسی و با منطقی اثباتی به موضوع تحقیق نزدیک شود، برداشتی ناقص از آن خواهد داشت. زیرا علمی که زیربنای فهم را در این موضع برای محقق فراهم کرده است همان علم سوگیرانه مرد سالار و سلطه‌آفرین می‌باشد که در طول قرن‌ها در فضایی تحت سلطه و حاکمیت مردان تولید شده و به ابزاری برای تثبیت و توجیه جایگاه فرا دست مردان و فرودستی زنان تبدیل شده است. از این روی محقق فمینیست در مراحل مختلف تحقیق باید با شک و تردید و با نگاهی انتقادی و نقادانه به موضوع نزدیک شده و از انتخاب مسئله تا طرح فرضیات و تحلیل آن‌ها نگاهی انتقادی به علم موجود داشته باشد. در این راستا رابنهارز چند ویژگی روش‌شناسی فمینیستی را که می‌تواند در میان تمامی نحله‌های فمینیستی نیز مشترک باشد، را به شرح زیر بیان می‌کند:

- فمینیست یک دیدگاه و جهان‌بینی نسبت به هر آن چیزی است که در جهان اجتماعی و در ارتباط با زنان وجود دارد. بنابراین بیش از آن‌که یک روش تحقیق باشد، فمینیسم یک نوع جهان‌بینی است. بنابراین تحقیقی فمینیستی خواهد بود که به این جهان‌بینی مجهز باشد. در

ارتباط با اکوفمینیسم به عنوان یک جهان‌بینی در وهله اول و یک روش تحقیق و حل مسئله در وهله دوم توجه به این مقوله بسیار مهم است.

- تحقیق فمینیستی با نقد مداوم اندیشمندی غیر فمینیستی آغاز می‌شود و با آن تداوم می‌یابد.
- ویژگی دیگر تحقیق فمینیستی، فرا رشته‌ای بودن آن است. تحقیق فمینیستی خود را محدود در گفتمان خاصی نمی‌کند و با ماهیتی بین رشته‌ای سعی می‌کند پیوند رشته‌های مختلف علوم و نیز عمل اجتماعی پیامد آن را که به انتقاد و بهره‌کشی زنان منجر شده است، مورد نقد قرار دهد.

- تحقیق فمینیستی ماهیتی عمل‌گرایانه دارد. یعنی به دنبال نظریه‌پردازی صرف نیز بلکه به دنبال ایجاد تغییرات اجتماعی است.

- تحقیق فمینیستی معتقد به لزوم درگیری محقق در فرایند تحقیق و تلاش در راستای فهم موضوع مورد مطالعه توسط محقق از طریق مشاهده همدلانه و مشارکتی است و از این روی بر خلاف علم اثباتی محقق را مستقل از موضوع پژوهش نمی‌داند و بر باز اندیشی محقق برای فهم موضوع تاکید دارند (Reinhartz, 1992).

در یک جمع‌بندی از روش‌شناسی تحقیق فمینیستی می‌توان گفت که، روش‌شناسی اکوفمینیستی با تکیه بر روش‌شناسی کیفی به دنبال طرح موضوع در قالب انتقاد از تسلط مردان بر زنان و مقایسه آن با رابطه انسان و زیست بوم می‌باشد. بنابراین تحقیقات اکوفمینیستی فرا رشته‌ای است و به دنبال ایجاد تغییراتی اجتماعی در ارتباط با وضعیت زنان در جامعه می‌باشد و در تلاش است تا ناهمگونی بشر را نشان دهد. بنابراین مواضع معرفت‌شناختی و هستی‌شناسی، تحقیق فمینیستی بیش‌تر گرایش به سمت استفاده از روش‌های کیفی دارد زیرا پژوهشگران فمینیست علم اثباتی را به عنوان خاستگاه روش تحقیق کمی در علم اجتماعی به دلیل خاصیت جنسیت‌گرایانه اش مورد نقد قرار می‌دهند.

### بحث و نتیجه‌گیری

اکوفمینیسم به عنوان یک دیدگاه نظری سعی می‌کند که در برگیرنده طیف وسیعی از دیدگاه‌ها در تبیین ارتباط زن، طبیعت و روابط مردسالارانه حاکم بر جامعه معاصر باشد. گریت گارد<sup>1</sup> در کتاب خود بنام «اکوفمینیسم، زنان، حیوانات و طبیعت» نظریه‌پردازی اکوفمینیستی را تلاشی در راستای ایجاد پیوند بین نوشته‌های متعدد در زمینه طرفداری از محیط زیست، حقوق حیوانات و فمینیسم می‌داند و ارزش ذاتی نظریه اکوفمینیستی را به تلاش آن در انعکاس صدای همه جریاناتی می‌داند که در ارتباط با زنان، محیط‌زیست و فمینیسم هستند (Gaard, 1993). لورنتزن<sup>2</sup> (2002) آن را جنبشی اجتماعی و نیز رشته‌ای

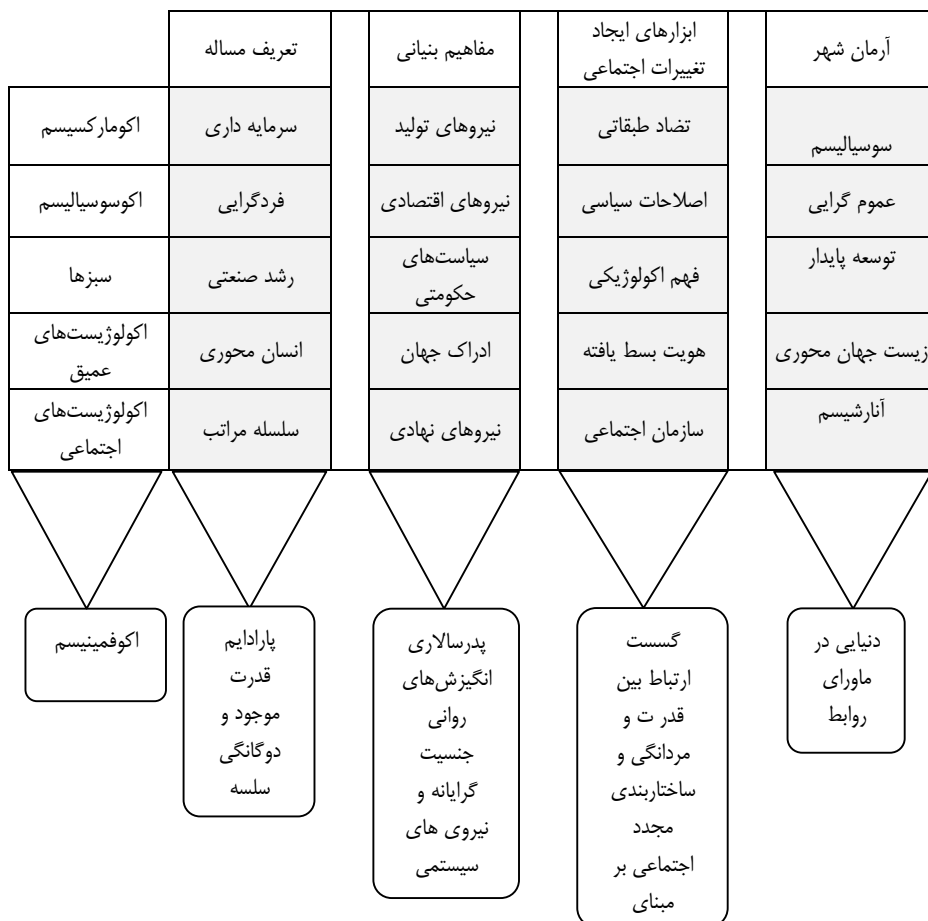
1- Greta Gaard

2- Lorentzen

دانشگاهی می‌داند که دارای دیدگاهی انتقادی در زمینه بهره‌کشی از طبیعت و زنان توسط جامعه مردسالار می‌باشد (Lorentzen, 2002) و کارن وارن (1991) معتقد است که اکوفمینیسم به چتری بدل شده که مجموعه اصول و مبانی گسترده و بعضاً معارضی را در زیر چتر خود گرد آورده است. برخی متون واژه «اکوفمینیسم» را با یک فرش پر پرز و پر نقش و نگار یا یک بافت چند لایه پیچیده که از ایده‌ها و باورهای متنوع ساخته شده مورد مقایسه قرار می‌دهند که زیر اصل مشترک تعامل زنانه با طبیعت گرد آمده‌اند. این ویژگی اکوفمینیسم ناشی از تلاش آن در احتوای طیف وسیعی از دیدگاه‌هایی است که جریان اصلی جامعه‌شناسی علی‌رغم تلاش فراوان نتوانسته به آن نائل شود. در این زمینه گارد از پنج تفکر نظری متعلق به جریان اصلی جامعه‌شناسی در زمینه محیط‌زیست بحث می‌کند که هر کدام به تبیین بخشی از دلایل بحران‌های زیست‌محیطی اقدام نموده‌اند. این نظریات عواملی چون تکنولوژی صنعتی، عقلانیت ابزاری، سرمایه‌داری، انسان محوری، نابرابری‌های اجتماعی و طبقاتی را در ایجاد بحران‌های زیست‌محیطی موثر می‌دانند. اما از نظر اکوفمینیست‌ها این‌ها دلایلی هستند که خود ریشه در یک واقعیت زیر بنایی دارند و آن ساختار مردسالارانه علم معاصر است که ساختار زمینه‌ای و محل نشو و نمای عقایدی است که از سوی جریان اصلی جامعه‌شناسی به عنوان دلایل اصلی بحران‌های زیست‌محیطی تلقی می‌شوند (Gaard, 1993). از این روی اکوفمینیست‌ها نظریات زیست‌محیطی متعلق به جریان اصلی جامعه‌شناسی را در زمینه امکان ارائه راه حلی جهت غلبه بر بحران‌های زیست‌محیطی محکوم به شکست می‌دانند. این نظریات که شامل اکومارکسیسم<sup>1</sup>، اکوسوسیالیسم<sup>2</sup>، سبزها<sup>3</sup>، اکولوژیسم عمیق<sup>4</sup> و اکولوژی اجتماعی<sup>5</sup> می‌باشند از نظر تعریف مسئله‌ای که برای مشکلات زیست‌محیطی دارند، مفاهیم کلیدی که مورد استفاده قرار می‌دهند، ابزارهایی که برای تغییر اجتماعی ارائه می‌دهند و آرمان شهری که مد نظر دارند، توسط گارد به شرح نمودار ارائه می‌شوند و با اکوفمینیسم مورد مقایسه قرار می‌گیرند.

---

1- Eco - Marxism  
 2- Eco - Socialism  
 3- Greens  
 4- Deep Ecology  
 5- Social Ecologism



نمودار نظریه‌های زیست محیطی رادیکال (منبع: گارد، 1993)

مدل تحلیلی فوق بیانگر این است که اکوفمینیسم در ماورای تلقی‌های تقلیل‌گرایانه نظریات مرتبط به جریان اصلی جامعه‌شناسی به بررسی و تحلیل دلایل بحران‌های زیست محیطی هستند و برخلاف نظریات متعلق به جریان اصلی، بنیان‌های زیربنایی علم و جامعه معاصر را مورد نقد قرار می‌دهند. این اندیشه به‌جای ارائه دلایل جزئی‌نگرانه و محدودی هم‌چون نظام سرمایه‌داری، فردگرایی و انسان محوری و ... به‌عنوان زیربنای ایجاد بحران‌های زیست‌محیطی، پارادایم قدرت موجود در جهان و وجود عنصر زنانگی و مردانگی در تعیین روابط قدرت در جهان را ریشه مشکلات زیست محیطی و نیز بهره‌کشی از زنان و طبیعت می‌داند و مردسالاری و نیروهای اجتماعی سازمان‌یافته ناشی از این سیستم



اجتماعی مردسالارانه را به عنصر بنیانی برای فهم تحولات جهان قلمداد می‌کند و راه حل برون رفت از مشکلات موجود در زمینه مشکلات زیست محیطی و نیز حقوق زنان را جنسیت‌زدایی از قدرت و حرکت به سمت جامعه‌ای می‌داند که روابط انسان‌ها با هم‌دیگر نه بر مبنای دسترسی به منابع قدرت بلکه بر مبنای دیگری بنیان نهاده شود.

### منابع

- ایمان، م. (1389). *مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی*. قم: انتشارات زیتون.
- باقری، خ. (1382). *مبانی فلسفی فمینیسم*. تهران: انتشارات وزارت علوم. جلد اول.
- خراسانی، م. (1375). *فمینیسم به مثابه فلسفه‌ای سیاسی*. تهران: جامعه سالم.
- شجاعی، م. (1378). *اکوفمینیسم*. هشتمین همایش سیمای زن در جامعه، تهران: انتشارات دانشگاه الزهرا.
- رحیمانی، ب و دیگری. (1388). *عوامل موثر بر مشارکت زنان در حفظ محیط‌زیست شهری*. با تاکید بر نگرش اکوفمینیستی. فصلنامه جغرافیایی آمایش سرزمین. شماره 7.
- ریترز، ج. (1386). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه: محسن ثلاثی. تهران: نشر آگاه.
- رزمری، ت. (1383). *اخلاق فمینیستی، فمینیست و دانش‌های فمینیستی*. ترجمه: عباس یزدانی. قم: مطالعات و تحقیقات زنان.
- زیباکلام، س. (1376). *تحول و تکون جامعه‌شناسی معرفت*. فصلنامه حوزه و دانشگاه.
- ژنو، ی. (1381). *عقل مذکر: مردانگی و زنانگی در فلسفه غرب*. ترجمه: محبوبه مهاجر تهران، نشر نی.
- فریدمن، ج. (1381). *فمینیسم*. ترجمه: فیروزه مهاجر. تهران: انتشارات آشیان.
- مشیرزاده، ح. (1385). *از جنبش تا نظریه (تاریخ دو قرن فمینیسم)*. تهران: انتشارات شیرازه.
- میشل، آ. (1383). *جنبش زنان: فمینیسم*. هما زنجانی زاده. تهران: نیکا. جلد اول.
- مولرآکین، س. (1383). *زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب*. ترجمه: نسرين نوری زاده، تهران: انتشارات قصیده سرا.
- مجموعه مقالات دایره‌المعارف روتلج. (1382). *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*؛ ترجمه: عباس یزدانی و بهروز جندقی. تهران: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان. ص 199.
- نوذری، ح. (1389). *فمینیسم و تاریخ‌نگاری*. مجله فلسفه، کلام و عرفان، شماره 54.
- نیومن، ب. (1389). *روش‌های تحقیق اجتماعی*. ترجمه: هاشم آقا بیگ‌پور. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- هام، م و دیگری. (1382). *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*. ترجمه: نوشین احمدی خراسانی، فیروزه مهاجر. فرخ قره داغی. تهران: انتشارات توسعه.

- هنشال، ژ. (1385). نقش‌های جنسیتی و دغدغه‌های زیست محیطی. ترجمه: سونیا غفاری. روزنامه سرمایه، شماره 365.
- Agarwal, B. Gender and Green Governance. (2010). **The Political Economy of Women's Presence Within and Beyond Community Forestry**; Oxford University Press, Oxford
- Agarwal, B. A. (1994). **Field of One's Own: Gender and Land Rights in South Asia**; Cambridge University Press. Cambridge.
- Cameron, A. (1989). **First Mother and the Rainbow Children in Plant**. J. ed. Healing The Wounds.
- Davies, Katherine. (1998). **Women and Environments**. Vol. 10. pp. 4 - 6.
- Dressel, P, Minkler, M. and Yen, I. (1999). **Gender, Race, Class and Aging: Advances and Opportunities** in Critical Gerontology: Perspectives from Political and Moral Economy by Minkler, M. ed.
- dancy, J and E. sosa. (1992). **A Compassionation to Epistemology**; Oxford, Basil Black well.
- Gaard, Greta. (1993). **Ecofeminism; Women, Animals, Nature**; Philadelphia: Temple University Press.
- Lorentzen, Lois. Ann. (2002). **Ecofeminism: An Overview**; University of San Francisco & Heather Eaton, Saint Paul University.
- Mies, M. & Shiva, V. (1993). **Ecofeminism**. London: The Zed Press.
- Merchant, C. (1980). **The Death of Nature - Women, Ecology and the Scientific Revolution**. SanFrancisco: Harper Collins.
- Mellor, Mary. (1997). **Feminism & Ecology**; New York university press.
- Neuman, L. (2006). **Social Research Method: Quantitative and Qualitative Approaches**; Third Edition: London.
- Plumwood, V. (1986). **Ecofeminism – An Overview and Discussion of Positions and Arguments**; Australasian Journal of Philosophy. Vol. 64, pp. 120 - 138.
- Plumwood, V. (1992). **Feminism and Ecofeminism: Beyond the Dualistic Assumptions of Women, Men and Nature**; The Ecologist. Vol. 22, No. 1, pp. 8 - 13.
- Plumwood, V. (1993). **Feminism and the Mastery of Nature**. London: Rutledge.
- Quinby, L. (1990). **Ecofeminism and the Politics of Resistance in Diamond**, I. & Orenstein, G. eds. Reweaving The World.
- Ramazanoglu, C. (1989). **Feminism and the Contradictions of Oppression**; London: Routledge.
- Reinhartz, S. (1992). **Feminist Methods' in Social Research**; London: Oxford University Press.
- Sturgeon, N. (1997). **Ecofeminism Natures – Race, Gender, Feminist Theory and Political Action**; London: Routledge.

- 
- Twin, Richard. T. (2001). **Ecofeminisms in Process**, www.ecofem.Org/journal
- Warren, Karen, J.(1991). **Taking Empirical Data Seriously**: An Ecofeminist Perspective on Woman - Nature Connections, WorkingPaper, presented at the North American Society for Social Philosophy Colorado Springs, Colo.: August 10, 1991.
- Warren, Karen. (1990). **The power and the promise of ecological feminism**; *Environmental Ethics*. 12(2): 125 - 46.
- Warren, Karen. (1989). Water and streams: **An ecofeminist perspective**, *Imprint*.(June): 5 - 7.
- Warren, Karen, J. and Jim Cheney.(1991). **Ecological feminism and ecosystem ecology**; *Hypanthia*, 6(1): 179 - 97.